

# توانمندسازی زنان نقطه آغازین فرآیند توسعه

دکتر محسن رناني

دانشیار اقتصاد دانشگاه اصفهان

## اشاره

نوشتۀ زیر متن ویراستۀ سخنرانی دکتر محسن رناني است که با عنوان «توسعه نقش اقتصادی زنان در ايران: فرصت‌ها و چالش‌ها» در ۲۵ بهمن ۱۳۹۱ در «سومین همایش ملی فعالیت اقتصادی بانوان با رویکرد توانمندی‌ها، چالش‌ها و راهکارها» که در اتاق بازرگانی استان اصفهان برگزار شد، ایراد شده است.

بسیار خرسندم که امروز در جمع بانوان فرهیخته، کارآفرین، توانمند و حاضر در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی کشور هستم تا در باب یکی از معضلات تاریخی و نهادی توسعۀ اقتصادی در ايران گفتگو کنیم. سؤال این است که آیا بدون مشارکت زنان، توسعه رخ می‌دهد؟ می‌گوییم: خیر! در واقع سؤال این است: آیا با حذف

نیمی از جمعیت کشور می‌توان فرآیند توسعه را به راه انداخت؟ و اگر نه فرصت‌ها و چالش‌های فعالیت زنان در حوزۀ توسعه چیست؟ برای پاسخ ناچارم با مقمه‌ای آغاز کنم و به بیش از ۱۰۰ سال پیش بازگردم؛ یعنی عصر مشروطیت.

نقطه آغازین فعالیت اقتصادی- اجتماعی زنان را می‌توان انقلاب مشروطه دانست. البته پیش از این انقلاب هم زنان در عرصه‌های اقتصادی فعالیت داشتند، اما فعالیتشان ذیل فعالیت مردان انجام می‌شد. مردان در مزرعه کار می‌کردند و زنان هم با ایشان همکاری می‌کردند. حتی ممکن است بگوییم حجم فعالیت زنان بیش از مردان بوده است چرا که آنان هم در مزرعه و هم در خانه فعالیت می‌کردند. اما نکته این است که پیش از مشروطیت اثری از حضور مستقل و خودمختر زنان در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی وجود ندارد.



● ● ● نقطه آغازین  
فعالیت اقتصادی -  
اجتماعی زنان را می توان  
انقلاب مشروطه دانست.  
البته پیش از این انقلاب  
هم زنان در عرصه های  
اقتصادی فعالیت  
داشتند، اما فعالیتشان  
ذیل فعالیت مردان انجام  
می شد

گرچه انقلاب مشروطیت، آغاز تحول ذهنی جامعه بود.  
یعنی ارتباط با غرب و حضور تحصیل کردگانی که زمانی  
از ایران رفته و بازگشته بودند - یعنی فرنگیده ها -  
ذهنیت جامعه ایرانی را تغییر داده بود. اما بد نیست که  
بدانید با گذشت چیزی حدود ۱۱۰ سال، هنوز اوضاع  
چندان تغییری نکرده است!

آمارها می گوید علی رغم حضور شما زنان کارآفرین در  
این همایش و برگزاری همایش هایی از این نوع، هنوز  
همه چیز در دست مردان است. یعنی هنوز تصمیمات  
اساسی را مردان می گیرند و فرصت های اساسی در اختیار  
ایشان است. می بینید که دو انقلاب بزرگ در کشور ما  
رخداده، ولی تغییرات اساسی و بنیادینی در جایگاه زنان  
رخ نداده است.

از انقلاب مشروطیت، تا انقلاب اسلامی بیش از ۷۰ سال  
طول کشید اما مشارکت زنان، یعنی مشارکت مستقل و  
آگاهانه زنان در این دوره تنها به ۱۲ درصد رسید. یعنی  
انقلاب اسلامی که رخ داد، سهم زنان در فعالیت های  
اقتصادی و اجتماعی حدود ۱۲ درصد شده بود. و این در  
مقایسه با آنچه که می باید می بود و برای توسعه یافتن  
ضروری است، بسیار اندک است. البته تحولات بزرگی  
هم در رژیم پهلوی رخ داد. تغییراتی رخ داد که راه را  
برای حضور زنان باز کرد. اما آن فرصت ها به تسخیر  
عرصه ها توسط زنان نینجامید.

اگر بخواهیم تحولات عمده ای که در زمان حکومت  
پهلوی رخ داد؛ یعنی چهار تحول عمده را که در نقش  
زنان در جامعه مؤثر بود، بر شمریم، باید به چهار حادثه  
اشاره کنیم.

۱. تأسیس نظام آموزش رسمی و عمومی  
تا پیش از آن «نظام آموزش مکتبخانه ای» برقرار بود  
و معمولاً پسران به مکتبخانه می رفتند. تأسیس نظام

آموزش رسمی عمومی و اجباری در زمان رضا شاه،  
آغازی بود برای حضور زنان و توانمند ساختن ایشان برای  
شرکت در عرصه های اجتماعی. تا پیش از استقرار این  
نظام، دختران فقط می توانستند در برخی مکتبخانه های  
محلي در حد سواد خواندن و نوشتن بیاموزند. اما پس  
از استقرار نظام آموزش نوین، راه برای آموزش عمومی  
دختران و نیز برای ادامه تحصیل آنان باز شد.

## ۲. کشف حجاب

این نیز یکی از تحولات بزرگی بود که گرچه در آغاز با  
مقاومت اجتماعی روبرو شد و شکست خورد ولی سرانجام  
تا اواخر رژیم پهلوی آرام آرام تأثیر خودش را گذاشت.  
کشف حجاب گرچه با بسیاری از انگاره های سنتی و  
باورهای دینی و اسلامی ما در تعارض بود، ولی تحولی  
بود که راه برای شرکت زنان در عرصه های اجتماعی  
باز می کرد. یعنی حتی اگر زنانی که کشف حجاب  
کردند، یا نسل های پس از آنان دوباره به حجاب سنتی  
بازمی گشتدند یا نوع تازه ای از حجاب را برمی گزیدند، ولی  
نقش اجتماعی شان تغییر کرده، دیگر زنان قبلی نبودند.  
نقش های تازه اجتماعی که زنان از آن موقع بر دوش  
گرفتند، آثار خودش را حتی تا سال های پس از انقلاب  
گذاشت.

## ۳. اصلاحات ارضی

اصلاحات ارضی، بخش اعظم مردان کارکن ما را از  
زمین آزاد کرد. تا پیش از حدود ۷۰ درصد اقتصاد  
در بخش کشاورزی بود، آن هم کشاورزی روستایی و  
معیشتی. نکته مهم این بود که ساختار مالکیت در این  
بخش به گونه ای بود که نیروی کار - که عمدتاً مردان  
بودند - وابسته به زمین بود. اصلاحات ارضی، مردان را از  
زمین آزاد کرد. به تبع آن زنانشان هم آزاد شدند. چون



●●● توسعه این است

که مغزهای ما متحول شود. یعنی اندیشه‌های ما توسعه یافته شود که وقتی اندیشه‌ها متحول شد، رفتارها هم تحول می‌یابد و در پی آن تولید و خلاقیت و نوآوری و سپس خوشبختی و رفاه ما هم

●●● بالا می‌رود

برای زنان نداشت و به گمانم این قصور از خود زنان بود که نتوانستند از این تحولات عظیم در جهت تحول در جایگاه اجتماعی و نقش اقتصادی شان استفاده کنند. در طول ۳۰ سال پس از انقلاب، سهم مشارکت زنان ایرانی تنها از ۱۲ درصد به کمی بالاتر از ۱۵ درصد رسیده است. البته در سالهای اولیه انقلاب نرخ مشارکت زنان به شدت کاهش یافت اما دوباره به تدریج بالا رفت و در سالهای اخیر به بالای ۱۵ درصد رسیده است. این نرخ را مقایسه کنید با برخی کشورهای توسعه یافته که ۶۰ تا ۷۰ درصد است. اما چرا با وجود تحولات عظیم پس از انقلاب، هنوز نرخ مشارکت زنان پایین است؟

پیش از پاسخ به این پرسش لازم است یک بحث مقدماتی داشته باشیم و آن این است که بین توسعه و رشد اقتصادی تفاوت هست. رشد اقتصادی این است که تولید یا درآمدهای ما بالا برود. خانه‌های ما نو شود. خودروی بهتر سوار شویم. موبایل دست بگیریم و نظایر این‌ها. اما توسعه این است که مغزهای ما متحول شود. یعنی اندیشه‌های ما توسعه یافته شود که وقتی اندیشه‌ها متحول شد، رفتارها هم تحول می‌یابد و در پی آن تولید و خلاقیت و نوآوری و سپس خوشبختی و رفاه ما هم بالا می‌رود. نقل می‌کنند که پیش از انقلاب، رئیس جمهور فرانسه به ایران می‌آید. شاه به استقبال او می‌رود و هنگامی که در مسیر فرودگاه به سوی کاخ در اتومبیل و در کنار رئیس جمهور نشسته بوده، درباره برنامه‌های بلندپروازانه‌اش برای رساندن ایران به دروازه‌های تمدن بزرگ صحبت می‌کرده است. اتومبیل آنها از خیابان‌های تازه نوسازی شده تهران عبور می‌کرده و با گچه‌های وسط خیابان‌ها با نرده‌های آهنی محافظت می‌شده است. رئیس جمهور فرانسه پس از گوش دادن به سخنان شاه، می‌گوید: «علیحضرت گمان نمی‌کنند در جامعه‌ای که هنوز مجبور است دور با گچه‌ها و گلهایش نرده بکشد،

زنان هم به تبع مردان و به عنوان همکار و یاور مردان وابسته به زمین بودند. وقتی مردان آزاد شدند به شهرها آمدند و طبقه کارگران صنعتی را تشکیل دادند. به دنباله آن و به نوبه خود زنان هم به کارهای صنعتی یا خدمات روی آوردند.

#### ۴. توسعه دانشگاه‌ها

به علت غلبه تفکر سنتی در خانواده‌ها، با توسعه دانشگاه‌ها در رژیم پهلوی، باز این مردان بودند که فرصت‌های تحصیلات عالی را در برابر خود می‌یافتدند. با این حال زنان نیز از این توسعه بمنصب نبودند و ورود زنان به دانشگاه و پدیدار شدن تدریجی نسلی از زنان با تحصیلات عالی و متخصص نگاه جامعه به نقش اجتماعی زنان را اصلاح کرد و برای آنان نقشی بیش از «فرزنده‌آوری و خانه داری و شوهرداری» را پذیرفت. بنابراین اگر چه توسعه دانشگاه‌ها منجر به تحول شدید ساختار مردانه جامعه نشد اما دست کم نگاه و یاور غالب را اصلاح کرد.

بعد از رخ دادن این چهار حادثه یا تحول، در دوران پهلوی انتظار این بود که زنان از این شرایط استفاده نیکویی ببرند و عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی را تسخیر کنند. ولی متأسفانه در پایان رژیم پهلوی ما تنها با سهم ۱۲ درصدی مشارکت زنان روبرو هستیم. بگذارید منظورم را از سهم ۱۲ درصدی بگویم. یعنی سهم زنانی که در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی مسئولیت و اشتغال دارند در کل جمعیت زنان بالای ۱۰ سال، ۱۲ درصد بوده است. یعنی از کل زنان بالای ۱۰ سال، تنها ۱۲ درصدشان در پایان رژیم پهلوی در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی حضور داشتند.

انقلاب اسلامی تحولات حقیقتاً عظیمی را ایجاد کرد؛ اما این تحولات عظیم، متأسفانه پیامدهای عظیمی



● ● ● توسعه این است  
که ما قانون پذیر، اهل  
همکاری و مدارا باشیم  
و با هزینه اندکی بتوانیم  
با هم تعامل و زندگی  
کنیم و در یک کلام،  
زندگی اجتماعی مان  
کم هزینه باشد. در این  
صورت تولیدمان هم کم  
هزینه تر می شود ● ● ●

که در این صد سال نقش اجتماعی و اقتصادی زنانمان متحول نشده است. یعنی ظاهرا تعداد زنان تحصیل کرده مان «رشد» کرده است اما در نقش اجتماعی زنان «توسعه» رخ نداده است. به دیگر سخن، توسعه نیافتن کشور ما تا حدود زیای ناشی از توسعه نیافتن ذهنی زنان ما و توسعه نیافتن نقش آنان در جامعه ماست.

البته این رابطه دو طرفه است. یعنی از یک سو همین که می بینیم سهم مشارکت زنان در جامعه ما پایین است نشانگر توسعه نیافتنگی ماست یعنی توسعه نیافتنگی ما عامل پایین ماندن سهم مشارکت زنان شده است و از سوی دیگر توسعه نیافتن نقش زنان در جامعه عاملی است برای تداوم توسعه نیافتنگی. یعنی رابطه علی بین این دو متغیر دو طرفه است. به دیگر سخن، توسعه کلی کشور و توسعه اجتماعی زنان، رابطه و تأثیر متقابل دارند و همدمیگر را تشدید و تقویت می کند. به عنوان یک نتیجه می توان گفت اگر ما حقیقتاً بتوانیم نقش اجتماعی زنان را متحول کنیم و توسعه بدھیم، بخش بزرگی از مشکلات توسعه کلی کشور را حل کرده ایم و این نکته ای است که تاکنون مغفول مانده است و همچنان نیز کسی به آن توجهی ندارد.

پس گفتیم که ظاهراً موانع مشارکت زنان کاهش یافته و فرصت های حضور زنان در عرصه های اقتصادی و اجتماعی و بویژه فرصت تحصیل برای آنان بیشتر شده است اما با وجود این همه تحولات، نقش و سهم عملی و واقعی زنان در کشور همچنان پایین مانده است و تا این تعارض حل نشود گره توسعه نیز گشوده خواهد شد. اکنون پرسش این است که زنان چگونه می توانند در توسعه نقش بازی کنند؟ یعنی ابعاد تأثیرگذاری آنان بر توسعه چیست؟ پاسخ این است که زنان از دو بعد می توانند در توسعه نقش بازی کنند:

#### ۱. از طریق مشارکت خودشان

وقتی زنان مشارکت بیشتری در اقتصاد فعالیت های کشور بویژه فعالیت های اقتصادی داشته باشند تولید ملی افزایش پیدا می کند و شکی نیست که رفاه بالا می رود، رقابت بالا می رود و تعداد بیشتری نیروی کار و مدیر و کارآفرین خواهیم داشت و اینها به رشد اقتصادی می انجامد. پس زنان با مشارکت در فعالیت های تولیدی، رشد کشور را افزایش می دهند. و متأسفانه بیشتر توجهی که به افزایش نقش زنان می شود از این بعد است. ولی این نقش مهمی نیست این نقش را ماشین ها هم می توانند انجام دهند، روبات ها هم می توانند انجام بدنهند، مردها هم می توانند انجام دهند. زنان نقش دیگری باید در

سخن از دروازه های تمدن بزرگ زود است؟»

این مثال دقیقاً تفاوت رشد و توسعه را نشان می دهد. ما سرمایه گذاری می کنیم یا نفت می فروشیم، سپس تولید و درآمدeman بالا می رود، بعد ماشین های خوب سوار می شویم و خیابان هاییمان را جدول بندی و گلکاری می کنیم، و همه اینها به معنی «رشد» است. اما در همین زمان مجبوریم برای حفاظت از باغچه ها و گلهایمان نرده بکشیم! و شهرداری در خیابان ها سطل زباله نصب می کند اما عابرین و رانندگانمان باز زباله هایشان را به خیابان می ریزند! و اداره راهنمایی برای عبور عابران پیاده، خط کشی می کند اما عابران از روی خطوط عبور نمی کنند، بعد چراغ راهنمایی هم نصب می کنند اما کسی رعایت نمی کند بعد پلیس هم می گذارد اما کسی به پلیس هم توجه نمی کند و بعد مجبور می شود خیابان ها و مسیر عبور عابران را نرده کشی کند. یعنی ما باید برای یک عبور از خیابان سه چهار نوع هزینه مختلف بپردازیم. این همان تفاوت رشد با توسعه است. توسعه این است که ما قانون پذیر، اهل همکاری و مدارا باشیم و با هزینه اندکی بتوانیم با هم تعامل و زندگی کنیم و در یک کلام، زندگی اجتماعی مان کم هزینه باشد. در این صورت تولیدمان هم کم هزینه تر می شود.

هم اکنون در دادگستری، ما شانزده میلیون پرونده در جریان داریم که بیش از همه کشورهای دنیا. حتی بیش از پرونده های دادگستری چین است که جمعیتی تقریباً بیست برابر ایران دارد. در سوئیس به ازای هر ۱۰۵۰ نفر یک پرونده دادگستری وجود دارد و در ایران به ازای هر ۴/۵ نفر. اینها همه شاخص های توسعه نیافتنگی است. پس ما رشد کرده ایم. جاده های خوب داریم. اتومبیل های خوب سوار می شویم. امکانات زندگیمان بهتر شده، ولی خوشبختی مان مناسب با امکاناتمان رشد نکرده است. ۱۶ میلیون پرونده در دادگستری داریم و اگر در هر پرونده حداقل دو نفر در گیر باشند؛ یعنی دستکم ۳۲ میلیون نفر از مردمان در دادگستری در گیر یک پرونده هستند.

اینها را گفتم که بگوییم «توسعه» یعنی تغییر ذهن های ما، تغییر کیفیت و محتوای زندگی ما ولی «رشد» به معنی تغییر ابزارهای زندگی و تغییر ظاهر زندگی ماست. اکنون می خواهیم بگوییم به گمان من یکی از عوامل مهم این که ما با وجود این همه درآمد نفتی که در صد سال اخیر داشته ایم و با وجود آن که اقتصادمان رشد های خوبی داشته است ولی ما هنوز توسعه نیافتنه ایم این است



●●● اگر در دبستان‌ها  
و پیش دبستان‌های شما  
بچه‌هارا، احساساتی،  
مقلد، ساكت، سربه زیر  
و بی پرسش، بی تحرک،  
یکنواخت، غیر تنوع طلب و  
فائق روحیه همکاری جمعی  
بار می آورند، بدانید که این  
بچه‌هانمی توانند توسعه  
وجود بیاورند ●●●



نداریم. چرا همکاری بلد نیستیم؟! چون روحیه همکاری جمعی یک توانایی است که در کودکی در مدرسه و خانواده آموخته می‌شود و ما در کودکی آموزش‌های لازم را برای کسب این روحیه و این توانایی ندیده‌ایم.

اجازه بدهید تا با مثالی، منظورم را روشن تر کنم. در کلاس نقاشی در دبستان‌های ما خانم یا آقای معلم یک گل روی تابلو می‌کشد و می‌گوید بچه‌های عزیز این گل را در دفتر نقاشی خود بکشید و بعد به نقاشی آنها نمره می‌دهد. در ژاپن معلم نقاشی یک ورق بزرگ می‌آورد و روی میز وسط کلاس می‌گذارد و به بچه‌ها می‌گوید مادرانگی هایتان را روی میز ببریزید و همه با همکاری هم «یک گل» بکشید. در این دو مدل آموزشی، همه چیز یکسان است، فقط روش آموزش تغییر کرده است. در روش ایرانی، به دانش آموز تقلید آموخته می‌شود. او باید دقیقاً مثل گلی که معلم کشیده را نقاشی کند. نتیجه این روش چیست؟ او خلاقیت به خرج نمی‌دهد و می‌آموزد که تقلید کند، و نقاشی‌اش را انفرادی می‌کشد یعنی همکاری گروهی و کار جمعی را یاد نمی‌گیرد. اما نتیجه روش آموزش ژاپنی چیست؟ بچه‌های ژاپنی اول باید با هم گفتگو کنند که چه گلی بکشند و در این مورد به توافق برسند و برای توافق باید برای هم استدلال کنند مثلاً به این جمعبندی برسند که الان فصل گل الله است و لاله بکشیم. بعد این سؤال پیش می‌آید که نقاشی را چه کسی بکشد؟ گفت و گو می‌کنند و کار را تقسیم می‌کنند. پس تقسیم کار را می‌آموزند. یک‌نفر ریشه را، یک‌نفر ساقه را و یکی کوزه را و یکی شاخه را و یکی برگها را می‌کشد. حالا برای کشیدن مثلاً ریشه گل، همه باید منتظر بمانند و همکاری کنند تا نفر اول ریشه را بکشد. در این مرحله کسی که ریشه را می‌کشد خلاقیت و نوآوری را تمرین می‌کند و دیگران نیز صبوری را می‌آموزند و با نظرات بر کار دوستشان آن را نقد می‌کنند، پس خودشان نظارت و نقد کردن را و دوستشان نقد پذیری را می‌آموزد. به همین ترتیب در مرحله بعد باید در مورد رنگ آن تصمیم بگیرند، بخش‌های مختلف گل را چه رنگی بزنند و چه کسی انجام دهد. باز نیاز به گفت و گو، تقسیم کار، همکاری، صبوری، نقد و نظارت دارد. پس در یک کلاس ساده نقاشی بچه‌ها یاد می‌گیرند و تمرین می‌کنند که تقلید نکنند، خلاقیت بورزنده، برای

توسعه بازی کنند، نقشی که ماشین‌ها، روبات‌ها و مردها نمی‌توانند انجام دهند، نقشی که منحصراً برای آنهاست و تا آنها این نقش را به خوبی انجام ندهند توسعه پدیدار نمی‌شود.

برای این که اهمیت و عمق نقش زنان را در توسعه نشان دهم، لازم است نظریه‌ای را از داگلاس نورث برنده جایزه نوبل اقتصادی در سال ۱۹۹۳- بیان کنم. خیلی خلاصه نورث می‌گوید: اگر می‌خواهید ببینید جامعه‌ای می‌تواند توسعه پیدا کند یا نه، به کالاهایی که مصرف می‌کنند نگاه نکنید، یعنی مهم نیست که بنز سوار می‌شوند یا نه، تلویزیون الای دی و موبایل دارند یا نه، فست‌فود می‌خورند یا نه. همچنین به کارخانه‌های تولیدی آنها توجه نکنید، مهم نیست که ذوب آهن دارند یا نه، هوایپیما می‌سازند یا نه، انرژی انمی دارند یا نه. این‌ها همه ظواهر توسعه است. داشتن این‌ها نشانه رشد است اما توسعه نیست. برای این که ببینید کشوری توسعه یافته است یا نه، یا این که ببینید کشوری می‌تواند توسعه پیدا کند یا نه بروید دبستان‌ها و پیش دبستان‌های آن را ببینید. کارخانه «تولید توسعه» آنجاست! هر تحولی آنچارخ دهد مستقیماً بر توسعه اثر می‌گذارد. بروید روش شناسی و روانشناسی آموزشی را در کودکانتان بررسی کنید. ببینید بچه‌های شما به گونه‌ای آموزش می‌بینند که، عقلانی، خلاق، پرسشگر، منتقد، پر تحرک، تنوع طلب و با روحیه همکاری جمعی تربیت شوند یا خیر. این روحیه‌ها و عادات رفتاری است که از آن توسعه زاده می‌شود. اگر در دبستان‌ها و پیش دبستان‌های شما بچه‌ها را، احساساتی، مقلد، ساكت، سربه زیر و بی پرسش، بی تحرک، یکنواخت، غیر تنوع طلب و فائق روحیه همکاری جمعی بار می‌آورند، بدانید که این بچه‌هانمی توانند توسعه وجود بیاورند.

بگذارید تا مثالهایی بزنم. امروزه ما ایرانیان بلد نیستیم با هم همکاری مستمر و بلندمدت داشته باشیم و مثلاً شرکت تأسیس می‌کنیم اما شش ماه بیشتر دوام نمی‌آورد و منحل می‌شود، حتی در ضربالمثل‌هایمان داریم که: «اگر شریک خوب بود، خدا هم شریک داشت!» یا علی رغم این که نخستین کشوری هستیم در قاره آسیا که قانون اساسی و پارلمان داشته است و سابقه یک قرن انتخابات را داریم اما امروز یک حزب جدی فراغیر که چند ده سال سابقه داشته باشد

●●● راه این که زنان  
بتوانند کودکانشان را با  
ذهنیت توسعه خواه و  
توانمند بار بیاورند این  
است که خودشان وارد  
عرصه‌های اجتماعی  
شوند و فعالیت کنند.  
نه تنها باید درس  
بخوانند و دانشگاه  
بروند بلکه باید  
شرکت‌های اقتصادی  
راه اندازی کنند،  
سازمان‌های مردم‌نهاد  
و مؤسسات خیریه  
راه اندازی کنند،  
همایش برگزار کنند،  
تیم ورزشی تشکیل  
دهند، حزب تأسیس  
●●● کنند

رسیدن به اهداف جمعی گفت و گو، همکاری و مشارکت کنند، و نهایتاً این که صبر داشته باشند، نقد کنند و نقد پذیرند. بعد می‌بینید که شرکت هوندا سازنده بیشتر موتور سیکلت‌هایی که در خیابان‌هایمان می‌بینیم- را حدود ۷۰ سال پیش جوانی به نام هوندا که به موتور و ماشین علاقه‌مند بوده راه اندازی می‌کند و این شرکت، هنوز دارد کار می‌کند و یکی از شرکت‌های پیش‌رو در حوزه خودرو سازی شده است. این خلاقیت و صبوری و تداوم در همکاری جمعی را زبانی‌ها در خانه و مدرسه آموخته‌اند.

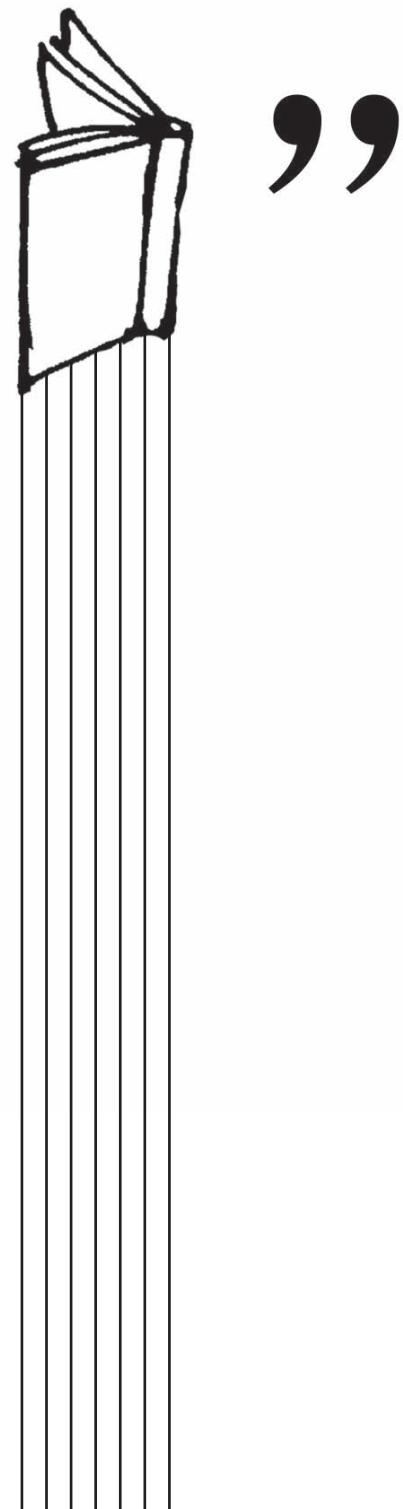
بنابراین توسعه در دبستان‌ها و پیش دبستان‌ها رخ می‌دهد. اگر می‌خواهید توسعه ایجاد شود روی بچه‌ها سرمایه‌گذاری کنید. سرمایه‌گذاری روی صنایع و حتی روی انرژی اتمی و نظایر این‌ها ممکن است رشد بیاورند اما توسعه نمی‌آورند. الان تحولی که در نظام آموزشی کشورهای توسعه یافته رخ داده این است که سوی شیوه‌های آموزش شناختی رفته‌اند. اما متأسفانه در ایران ۸-۷ سال است که یک عدد می‌خواهند این مدارس را راه بین‌دارند ولی آموزش و پرورش همکاری مؤثر نمی‌کند! در مدارس شناختی امتحان وجود ندارد. بچه‌ها در مسابقه با یکدیگر قرار نمی‌گیرند بلکه عمدتاً بر خلاقیت و همکاری و مشارکت تأکید می‌شود و هوش عاطفی یا هیجانی آنها رشد داده می‌شود. اما متأسفانه نظام آموزشی ما که باید پیشرو باشد، خودش مانع توسعه این مدارس است.

خوب، برگردیم به بحث نقش زنان در توسعه. گفتیم که تئوری اقتصادی می‌گوید توسعه از خانواده و از پیش دبستان و دبستان شروع می‌شود. این جاست که نقش مادران در توسعه آشکار می‌شود. این مادرانند که می‌توانند از همان کودکی، تختستین و عمیق‌ترین آموزش‌ها درباره خلاقیت، تنوع طلبی، نوآوری، پرشیگری، مدارا، دوستی، همکاری، مشارکت‌ورزی، صبوری، انتقاد و نقدپذیری را به کودکان خود آموزش بدهند. اما کدام زن می‌تواند نه با کلام بلکه با نحوه رفتار و شیوه زندگی خود چنین آموزش‌هایی را به کودک خود بدهد؟ زنی که خودش خلاقیت، صبوری، پرشیگری، مشارکت اجتماعی، مدارا ای اجتماعی و نظایر این‌ها را بلد باشد و این‌ها وقتی محقق می‌شود که زنان جایگاه مناسب خود را در جامعه درک کرده و پیدا کرده باشند. بنابراین راه این که زنان بتوانند کودکانشان را با ذهنیت توسعه‌خواه و توانمند بار بیاورند! این است که خودشان وارد عرصه‌های اجتماعی شوند و فعالیت کنند. نه تنها باید درس بخوانند و دانشگاه بروند بلکه باید شرکت‌های اقتصادی راه اندازی کنند، سازمان‌های مردم‌نهاد و مؤسسات خیریه راه اندازی کنند، همایش برگزار کنند، تیم ورزشی تشکیل دهند، حزب تأسیس کنند و خلاصه وارد انواع فعالیت‌هایی شوند که موجب تقویت توانایی‌های اجتماعی آنان مانند خلاقیت، همکاری، مدارا و ارتقای هوش هیجانی آنان شود. تنها چنین مادرانی هستند که می‌توانند فرزندانشان را هم با توانایی‌های لازم برای مشارکت مفید و فعال اجتماعی بزرگ کنند. مادری که هم‌هاش در افکار شخصی و خانوادگی خود غوطه می‌خورد و صبح تا شب را در آشپزخانه سر می‌کند و تمام اطلاعاتش را از تلویزیون می‌گیرد، و همه فکر و ذکرشن مد لباس مجریان و هنر پیشه‌های است، و همه افکار مذهبی اش تقليیدی است، و رابطه‌اش با همسرش یا با اطاعت محض است یا با تنش مستمر همراه است و با همسرش دیالوگ ندارد، چگونه می‌تواند یک فرزند توسعه آفرین تربیت کند؟

پس، از یک نگاه، توسعه از حضور زنان در جامعه آغاز می‌شود. زنان باید وارد اجتماع شوند و سهم مناسبی کسب کنند و آموزش‌ها و آگاهی‌ها و توانایی‌های لازم را کسب کنند، تا بتوانند کودکانی توسعه‌خواه و دارای توانمندیهای



”



••• علی رغم این  
که نخستین کشوری  
هستیم در قاره آسیا که  
قانون اساسی و پارلمان  
داشته است و سابقه  
یک قرن انتخابات را  
داریم اما امروز یک  
حزب جدی فراگیر که  
چند ده سال سابقه  
داشته باشد نداریم. چرا  
همکاری بلد نیستیم؟!  
چون روحیه همکاری  
جمعی یک توانایی  
است که در کودکی در  
مدرسه و خانواده آموخته  
می شود و ما در کودکی  
آموزش های لازم را برای  
کسب این روحیه و این  
توانایی ندیده ایم  
•••

توسعه آفرین بار بیاورند. از این جاست که می گوییم نقش اجتماعی و اقتصادی زنان بسیار مهم است و هیچ جامعه ای نمی تواند گامهای نخستین توسعه را بردارد، مگر با حضور گسترده زنان در عرصه های اجتماعی و اقتصادی و دادن سهم مناسبی از فعالیت ها به ایشان. از آنجا که ما، یعنی نسل کنونی، در خانواده های مقلد و غیر پرسشگر و فاقد روحیه مشارکت اجتماعی بار آمدہ ایم، در دوره ما توسعه نیز رخ نداده است و این توسعه میسر نمی شود مگر با حضور شایسته زنان نسل امروز در عرصه های اقتصادی و اجتماعی تا فرزندان فردا با توانایی های توسعه ای پرورش یابند. ایشان باید آموزش ببینند تا کودکانشان را هم درست آموزش دهند. شکل گیری توانایی های جسمی و مغزی بچه ها از دوران جنینی آغاز می شود و در کودکی ادامه می یابد. بهره هوشی بچه ها در دوران جنینی و توانایی های توسعه ای آنان در دوران کودکی شکل می گیرد و بعد از آن نمی توان تغییر اساسی در آن ایجاد کرد و مادران عامل اصلی در هر دوی این مراحل هستند. با روش کنونی پرورش و آموزش در جامعه ما، فرزندان ما در آینده ریاضیدان، نقاش و متخصص می شوند ولی توسعه خواه نمی شوند. ممکن است فرزند ما تحصیل کرده باشد و درآمدهای بالا کسب کند و ماشین مدل بالا سوار شود ولی وقتی توسعه خواه نیست، حتماً سر چهار راه با ماشین خود روی خط عابر پیاده توقف می کند. اینها نشانه های ساده ای از توسعه نیافتنگی است. این که هنوز رعایت حقوق دیگران و حقوق اجتماعی برای ما جدی نیست نشانه ای از فقدان شخصیت توسعه ای در ماست. پس زنان باید اول عرصه های اقتصادی و اجتماعی را تسخیر کنند تا خودشان تعامل، همکاری، خلاقیت و خطرپذیری را بیاموزند و بعد این روحیه ها و توانایی ها را به کودکان خود منتقل کنند. روش است مادری که خطر پذیر یا خلاق نیست نمی تواند کودک دارای توانایی دیالوگ با بار بیاورد. مادری که دیالوگ نمی داند، نمی تواند کودک دارای توانایی دیالوگ با دیگران پرورش دهد و نظایر این ها، مثلاً توسعه نیاز به خطر کردن دارد. نیاز به سرمایه گذاری های پر ریسک دارد. و این روحیه ها را ما باید در کودکی بیاموزیم. کودک نوآور، مادری خلاق و نوآور داشته است. بنابراین برای شکل دادن فرایند توسعه، باید از توانمندسازی زنان آغاز کنیم.

به طور خلاصه ابعاد توانمندسازی زنان، برای تربیت فرزندانی توسعه خواه در پنج موضوع خلاصه می شود:

۱- بعد رفاه مادی؛ یعنی توانمندسازی زنان در بعد تغذیه، سلامت جسمی و



نیروی کار و سهم زنان در فعالیت‌های بخش کشاورزی را کاهش داده است. درواقع توسعه فناوری، با کاهش اشتغال، سهم زنان را هم کم می‌کند و این به زیان زنان است. اصولاً فناوری‌های نو و مشاغل جدید نیازمند تحرک مکانی و شغلی است. تعویض مداوم شغل یا مکان فعالیت از ضرورت‌های اقتصاد امروز است. روشن است که مردان می‌توانند محل کار خود یا شغل خود را پی‌درپی عوض کنند یا برای کار به شهرستان بروند، ولی زنان چنین امکانی را ندارند. بنابراین در برخی عرصه‌ها زنان فرستادهای خود را از دست می‌دهند. اما تأثیر این تحولات می‌تواند خنثی شود. چراکه متقابلاً تحولات شگرف دیگری رخ داده که می‌توانسته به افزایش نقش زنان در حوزه‌های دیگری بینجامد. یکی از مهمترین این تحولات افزایش سن ازدواج بوده است. البته این تحول ناخواسته بوده و زنان در انتخاب آن نقشی نداشته‌اند. در این سه دهه پس از انقلاب، به علت تحولات جمعیتی و مشکلات اقتصادی و تورم و نظایر این‌ها، متوسط سن ازدواج زنان از حدود ۱۹ سال به ۲۴ سال رسیده است که این زمان دقیقاً برابر با یک دوره آموزش دانشگاهی است و به زنان فرستاده است تا به علت تعویق زمان ازدواجشان، بتوانند تحصیلات عالی را دنبال کنند.

گرایش به خانواده کم جمعیت هم از دیگر تغییرات مثبت است که به سود زنان رخ داده است. پیش از انقلاب بُعد خانوار در ایران بیش از شش نفر بوده است اما امروز این بعد حدوداً به  $\frac{3}{5}$  رسیده است. این تحول بار بزرگی را از دوش زنان برداشته است. در واقع نرخ باروری زنان و نرخ مرگ و میر کودکان هر دو کاهش

روحی، و رفاه مادی.

۲- بعد برابری فرصتی و یا برابری دسترسی؛ یعنی زنان و مردان به فرصت‌ها و سرمایه‌های اقتصادی و اجتماعی به صورت برابر دسترسی داشته باشند.

۳- بعد آگاهی یا خود آگاهی؛ یعنی زنان نسبت به توانایی‌ها، مزیت و حقوق خود آگاه شوند و از آنها حراست کنند.

۴- بعد مشارکت اجتماعی و اقتصادی؛ یعنی زنان فعالیت‌های مستمر، عقلانی و سازمان یافته اجتماعی را بیاموزند که به شکل فعالیت در نهادهای مدنی و در بنگاه‌ها و شرکت‌ها و نهادهای اجتماعی متجلی می‌شود.

۵- بعد کنترل؛ یعنی زنان در نهادهایی که نقش قانونگذاری و نظارت و کنترل و توزیع قدرت و ثروت را بر عهده دارند حضور فعال داشته باشند. مشارکت در فعالیت‌های سیاسی، تسخیر شوراهای مجلس، وزارت‌خانه‌ها و اداره‌ها از نمونه‌های آن است. تا زمانی که زنان ما به فرستادهای سیاسی دست پیدا نکنند، بر مردان کنترل نخواهند داشت. تا زمانی که این بعد تقویت نشود زنان ابزارهای کنترلی کافی برای حفاظت از منزلت و حقوق خود نخواهند داشت.

در سه دهه بعد از انقلاب در حوزه‌هایی از این پنج بعد پیشرفت‌هایی داشته‌ایم. البته در برخی حوزه‌ها نیز تحولاتی رخ داده که نقش زنان را کاهش داده است. اگر زنان نتوانند متناسب با کاهش نقش و سهم‌شان در برخی ابعاد، در دیگر ابعاد نقش خود را افزایش دهند، آسیب‌پذیری آنها بالا می‌رود.

به عنوان مثال توسعه فناوری‌های کشاورزی، نیاز به

## ● ● ● توسعه

فناوری، با کاهش اشتغال، سهم زنان را هم کم می‌کند و این به زیان زنان است. اصولاً فناوری‌های نو و مشاغل جدید نیازمند تحرک مکانی و شغلی است. تعویض مداوم شغل یا مکان فعالیت از ضرورت‌های اقتصاد امروز است. ● ● ●



●●● امروزه زنان، بیش از پیش به سلامت فردی اهمیت می‌دهند. در سال ۱۳۵۱ میزان اهمیت به سلامت فردی، چهل و یک درصد بوده و امروز به ۹۷ درصد رسیده است. این پیشرفت، نشانه‌گسترش و افزایش ارزش‌های مادی است. شکی نیست که ارزش‌های معنوی نقش جدی در سلامت و سعادت زندگی ما دارند ولی اگر ارزش‌های مادی نباشند و ایجاد انگیزه‌های مادی نکنند، زنان برای حضور مؤثر در جامعه چندان توجیهی نخواهند داشت. ●●●

## کلید

شماره ۲۸ / صفحه ۲۳

۲۴ سال به ۲۶/۷ سال رسیده است؛ یعنی سن ازدواج در مردان ۲/۵ سال و در زنان ۴ سال افزایش پیدا کرده است. سرعت افزایش سن ازدواج زنان نزدیک به دو برابر سن ازدواج مردان بوده است. به لحاظ شخصی ممکن است افرادی از این افزایش سن ازدواج آسیب بینند ولی برای کل جامعه این تحول مشتبی بوده است. از سال ۱۳۴۵ تا به امروز، یعنی حدود ۴۵ سال بیسادی زنان از ۸۰ درصد رسیده به ۲۰ درصد. پس می‌توانیم بگوییم اکثریت قریب به اتفاق زنانی که امروز در سنین فعالیت قرار دارند باساده هستند. این تحول خیلی بزرگی است. در سال ۱۳۴۵ تنها یک درصد زنان تحصیلات دانشگاهی داشتند و امروز ۸ درصد. یعنی ۷ درصد افزایش پیدا کرده است. این‌ها همه نشانه تحولات مشتبی است.

اما نکته مهم این است که علی‌رغم این همه تحول مثبت، متأسفانه نرخ مشارکت زنان مناسب با آنها بالا نرفته است. یعنی نرخ مشارکت زنان از حدود ۱۲ درصد در قبل از انقلاب به بالاتر از ۱۵ درصد در سالهای اخیر رسیده است. یعنی آن تغییرات در عمل به افزایش قدرت اجتماعی زنان منجر نشده است. اکنون پرسش مهم این است که چرا با وجود این همه تحول، نرخ مشارکت زنان مناسب با آن رشد نکرده است؟

انقلاب اسلامی سه خدمت بزرگ به زنان کرد اما متأسفانه زنان ما هنوز نتوانسته‌اند از این خدمات یا فرصت‌ها بهره‌گیری مناسب بکنند:

- ۱- مشارکت زنان در انقلاب اسلامی: تا قبل از انقلاب اسلامی مشارکت سیاسی جدی برای زنان وجود نداشت.

پیدا کرده است. یعنی هم تعداد زایمان‌ها کاهش یافته است و هم دوران مسئولیت پرورش کودکان کوتاه‌تر شده است و این به زنان امکان می‌دهد که فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی مناسب خودشان را کسب کنند. از دیگر سو توجه به ارزش‌های فردگرایانه نیز رشد قابل توجهی داشته است. مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که ارزش‌های فردگرایانه در زنان رو به افزایش است. مثلاً آنها دیگر برای گرفتن هر تصمیمی به پدر یا شوهر یا پسر خود مراجعه نمی‌کنند.

دیگر تحول رخ یافته در این سالها، اهمیت دادن زنان به رفاه است. آمارها نشان می‌دهد که در سال ۱۳۵۲ تنها ۲ درصد از زنان به رفاه اهمیت می‌دادند و در سال ۱۳۸۲ سی و پنج درصد از آنان به رفاه اهمیت می‌دادند. یعنی در سال ۱۳۵۳ حدود ۹۸ درصد زنان با زندگی بدون رفاه و فقیرانه کنار می‌آمدند اما الان ۶۵ درصد چنین‌اند و بقیه به رفاه اهمیت می‌دهند و برای کسب آن تلاش می‌کنند.

امروزه زنان، بیش از پیش به سلامت فردی اهمیت می‌دهند. در سال ۱۳۵۱ میزان اهمیت به سلامت فردی، چهل و یک درصد بوده و امروز به ۹۷ درصد رسیده است. این پیشرفت، نشانه‌گسترش و افزایش ارزش‌های مادی است. شکی نیست که ارزش‌های معنوی نقش جدی در سلامت و سعادت زندگی ما دارند ولی اگر ارزش‌های مادی نباشند و ایجاد انگیزه‌های مادی نکنند، زنان برای حضور مؤثر در جامعه چندان توجیهی نخواهند داشت. در سی سال گذشته میانگین سن ازدواج مردان از

امروزه دختران  
روستایی هم به  
دانشگاه می‌روند.  
مثالاً در سالهای اخیر  
۷۰ درصد پذیرفته  
شدگان در دانشگاه  
اصفهان، زن بوده‌اند.  
این که در سالهای پس  
از انقلاب ذهن خانواده  
سننی ایرانی تحول  
پیدا کرد و به زنها  
اجازه رفتن به دانشگاه  
را داده، تحول بزرگی  
است

قبل از انقلاب اسلامی نهضت ملی شدن نفت را داریم و قبل از آن انقلاب مشروطیت که سهم زنان در آنها تقریباً صفر است. هر دوی آنها انقلاب با تحول اجتماعی مردانه بوده است. اما در انقلاب اسلامی سهم زنان با مردان برابر است. مشارکت سیاسی زنان یکمرتبه بالا رفت و در دوره انقلاب در همه عرصه‌ها زنان را همدوش مردان مشاهده می‌کنیم. اما متأسفانه پس از انقلاب آموزش‌های دموکراتیک کافی داده نشد و نهادهای اجتماعی دموکراتیک مناسبی برای زنان شکل نگرفت تا این سهم مشارکت به صورت دموکراتیک و مستمر باقی بماند و امروز زنان به طور موردي به خیابان‌ها می‌آیند یا در عرصه‌های سیاسی مثل انتخابات وارد می‌شوند. درواقع زنان خودشان را سازماندهی نکردن، حزب درست نکردن، مرکز مشارکت برای خودشان درست نکردن، سازمان مردم‌نهاد تأسیس نکردن و نظایر این‌ها. البته در هر صورت آنها یاد گرفتند که در مسایل مهم همراه با مردان خیابان‌ها بیایند و تأثیر خودشان را بگذارند یعنی سهم مشارکت و آموزش سیاسی آنها بالا رفت. اما این حضور، مستمر و سازمان یافته نیست. در سال ۱۳۴۱ که با تصویب «لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» به زنان حق رأی داده شد، علمای قم و بویژه مرحوم آیة الله خمینی به عنوان یک قانون ضد شرعی با آن مخالفت می‌کنند. اما تنها ۱۰-۱۲ سال بعد زنها در انقلاب اسلامی مشارکت می‌کنند و پس از انقلاب حق رأی هم می‌گیرند. این تحول بزرگی است که انقلاب اسلامی آن را ایجاد کرد. اما متأسفانه زنان این فرucht حضور اجتماعی را سازماندهی نکرند و استمرار نیخشیدند. زنان دوباره به خانه‌ها برگشتند و تنها گاهی به صورت موردي، مثلاً در انتخابات، در عرصه‌های اجتماعی نقش بازی کردند.

۲- خدمت دیگری که انقلاب اسلامی به زنان کرد، گشودن دانشگاه‌ها به روی زنان بود. این امکان پیش از انقلاب هم بود ولی خانواده‌ها به خاطر سنت‌ها یا به علل اعتقادی راغب نبودند دخترانشان به دانشگاه بروند. فقط درصد کمی از خانواده‌های مرتفه شهری دختران خودشان را به دانشگاه می‌فرستادند. امروزه دختران روستایی هم به شدگان در دانشگاه اصفهان، زن بوده‌اند. این که در سالهای پس از انقلاب ذهن خانواده سنتی ایرانی تحول پیدا کرد و به زنها اجازه رفتن به دانشگاه را داده، تحول بزرگی است.

۳- تحول سوم که از همه مهمتر و نسبت به تحولات

پیشین تأثیر بیشتری داشته است، تورم است. ما تنها کشوری هستیم که ۳۸ سال مداوم تورم دو رقمی داشته‌ایم (جز یک سال). تورم مداوم مانند تب مداوم است و بسیار برای اقتصاد خطرناک است. تورم مستمر اقتصاد را زمین‌گیر می‌کند. ولی البته داروی درمانگری برای توسعه مشارکت زنان است. جمهوری اسلامی با ایجاد بیش از ۳۰ سال تورم دو رقمی به زنان خدمت بزرگی کرده‌است. چگونه؟ تورم سبب شده تا سن ازدواج افزایش یابد. افزایش سن ازدواج باعث شده که زنان به دانشگاه بروند. هم از این بابت که به تعویق افتادن ازدواج، فرucht تحصیل را به آنان می‌دهد و هم این که برای گذران زندگی باید شغلی پیدا کنند و درآمدی کسب کنند. و مهمتر از همه، تورم، روحیه مردسالار و غیرتی پدران و مردان ما را شکست. تورم به مردان ما گفت دیگر «غیرت ورزی» بی‌معنی است. باید به همسران و دختران و خواهران‌تان اجازه دهید به سر کار بروند و کسب درآمد کنند. تورم به مردان ما نشان داد که دیگر مردان به تنها یعنی نمی‌تواند از عهدۀ تأمین مخارج خانواده برآیند! بنابراین روحیه سنتی پدران ما با تورم از بین رفت و مردان ما پذیرفتند که همسران و دخترانشان به دانشگاه و سپس به سر کار بروند.

این سه تحول بزرگ زمینه‌های لازم برای مشارکت جدی زنان در جامعه را فراهم کرده است. اما متأسفانه زنان از این تحولات بهره‌برداری مناسب را نکرده‌اند. مثلاً گرچه ۷۰ درصد دانشگاه‌های ما در تسخیر زنان است ولی فقط ۱۵ درصد زنان ما به مشاغل اجتماعی دسترسی دارند. با این همه هزینه‌های که داده شده تا عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی به تسخیر زنان در بیاید، چرا این تحول رخ نداده‌است؟ من البته همچنان مشکل را در خود زنان می‌بینم. در این مورد چند نکته را عرض می‌کنم:

۱. با افزایش ساده سهم مشارکت زنان الزاماً توسعه رخ نمی‌دهد. و الزاماً مشارکت زنان پایدار نمی‌ماند. در بیشتر سالهای این سی سال پس از انقلاب در اقتصاد ما یا رکود حاکم بوده است یا تورم و یا رکود تورمی. در رکود که هم مردان بی‌کار می‌شوند هم زنان. بنابراین فرuchtی برای توسعه نقش زنان نمی‌ماند. در تورم هم که گاهی رونق کسب و کار رخ می‌دهد عموماً جمعیت مردان بیکار به اندازه‌کافی هست که فرucht‌های شغلی را پرکنند و روشی است که در رقابت بین زنان و مردان این مردان هستند که شناس بالاتری برای چنگ آوری یک شغل را دارند. در

●●● تورم مداوم مانند تب مداوم است و بسیار برای اقتصاد خطرناک است. تورم مستمر اقتصاد را زمین‌گیر می‌کند. ولی البته داروی درمانگری برای توسعه مشارکت زنان است. جمهوری اسلامی با ایجاد بیش از ۳۰ سال تورم دو رقمی به زنان خدمت بزرگی کرده است ●●●

این ۳-۲ دهه یا تورم و یا رکود داشته‌ایم. در رکود تورمی هم مانند رکود، هر دو مردان و زنان بیکار می‌شوند. پس در دوره رکود هر دو بی کار شده‌اند و در دوره تورم چون حجم زیادی از مردان بیکار داشته‌ایم، مردان سر کار رفته‌اند.

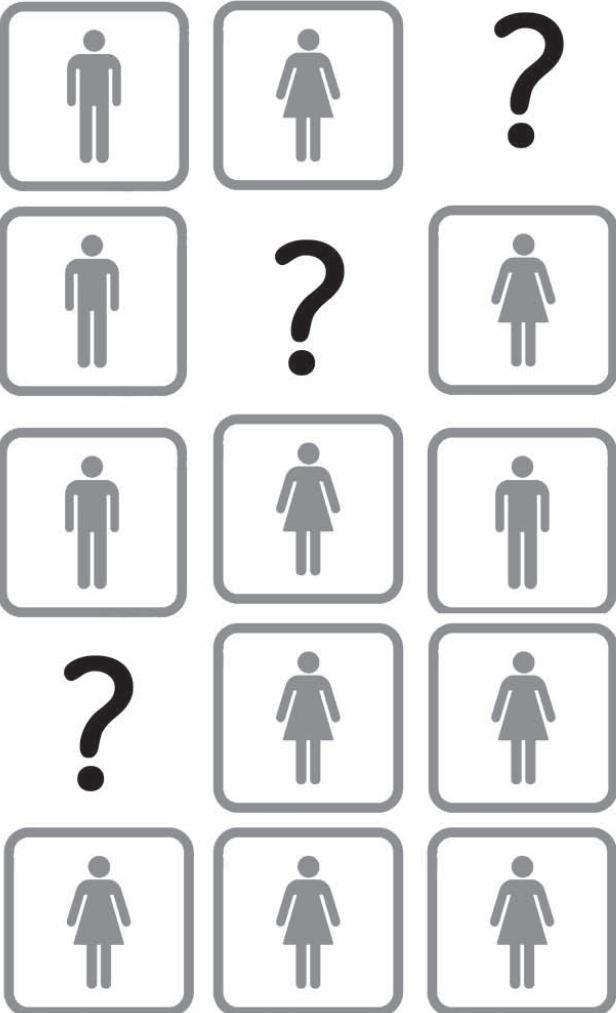
۲. آنچه در این سال‌ها در مورد زنان رخ داده افزایش «آزادیهای منفی» یا «آزادی سلبی» آنها بوده است در حالی که زنان به «آزادی مثبت» یا «آزادی ایجابی» نیاز دارند. آزادی منفی بد نیست. هم آزادی منفی خوب است و هم آزادی مثبت ولی هر دو آزادی باید با هم بالا بروند. آزادی منفی چیست؟ آزادی منفی و یا سلبی یعنی آزادی‌هایی که بندها را از ما برمنی دارد و قیدی را سلب می‌کند. زندانی وقتی از زندان بیرون می‌آید، بندها از او برداشته شده و به آزادی منفی رسیده است. پس آزادی منفی یعنی فقدان قیود. اما وقتی یک زندانی بی‌سواد از زندان آزاد شود او همچنان در زندان ناتوانی‌های خود محصور است، نه سواد دارد و نه حرفاً بلد است. پس همچنان از بسیاری از فرصت‌هایی که در جامعه وجود دارد محروم است. او وقتی آزادی مثبت دارد که در صورت آزادی از زندان دارای توانایی‌هایی باشد که بتواند فرصت‌های اجتماعی را کسب کند. در واقع توانایی‌هایی که در ما ایجاد می‌شود در حکم آزادی مثبت است و بندهایی که از ما برداشته می‌شود، در حکم آزادی منفی است.

در این سه دهه دیوارهای زیادی از مقابل زنان ما برداشته شده است یعنی آزادی منفی زیادی به زنان داده شده است، ولی زنان متناسب با آن، آزادی مثبت کسب نکردند. مثلًا قانون در بسیاری از جاهای زنان فرصتی برابر با مردان داده است. این درواقع حذف بندهای است، ولی از این فرصت توسط زنان استفاده مناسب نشده است. بخشی را زنان قصور کرده‌اند و بخش دیگری را مردان مقصرون. اما بخش بزرگی از اشکال متوجه زنان است. تغییراتی که باید در اندیشه‌های آنها رخ دهد، انجام نگرفته است. بگذارید تا مثالی بنم. امروزه اگر در خیابان مردی به زنی متلک بگوید این کیست که خجالت می‌کشد؟ زن! در حالیکه مرد باید خجالت بکشد! چه کسی سکوت می‌کند و می‌رود؟ زن! در حالی که باید همان جا به پلیس زنگ بزند و به عنوان مصداق اهانت بر علیه آن مرد اقدام کند. این تغییر نقش باید رخ بدهد یعنی زنها باید خودشان را باور کنند. اینکه زنان به دانشگاه بروند یا در انتخابات شرکت کنند چیزی را عوض نمی‌کند، بلکه خود زنان از نظر شخصیتی و فکری و رفتاری باید عوض شوند. موانع فرهنگی، سنت‌ها و باورهایی که وجود دارد، باید اصلاح شود. به عنوان مثالی دیگر، امروز سهم بزرگی از سپرده‌گذاران بانک‌ها زنان هستند. اما سهم اندکی از وام گیرندگان بانک‌ها زنان هستند. چرا؟!

۳. نکته قابل توجه سوم، تخریب سرمایه‌های اجتماعی است. متأسفانه در سال‌های اخیر هم‌زمان با فارغ‌التحصیل شدن خیل بزرگی از زنان، سرمایه اجتماعی، هنجارها و اعتماد اجتماعی که فضای زندگی مسالمت‌آمیز را شکل می‌دهد آرام آرام تخریب شده است. هرچه اینها تخریب شوند، ریسک حضور در عرصه‌های عمومی و فعالیت اجتماعی بالا می‌رود. هر چه اعتماد عمومی کاهش پیدا کند حضور زنها در جامعه پرهزینه‌تر و کمتر می‌شود. اکنون ارزش‌ها در حال فوریختن است و به همین دلیل ریسک حضور اجتماعی زنان افزایش یافته است.

آمارها نشان می‌دهد که دوره جستجوی شغل در زنان کمتر از مردان است. یعنی

کچپ



شرکت‌های اقتصادی برای زنان به این امر کمک کند.  
۴. بهبود حقوق مالکیت به نفع زنان: یعنی ایجاد تبعیض مثبت در حقوق مالکیت برای زنان. در حال حاضر قوانین مالکیت برای زنان و مردان تفاوتی ندارد. مثلاً می‌توان صدور سند مالکیت املاک را برای زنان ساده‌تر و کم‌هزینه‌تر کرد. به عنوان مثالی دیگر الان سند ازدواج زنان به عنوان سند مالکیتی محاسبه نمی‌شود، کافی است که سند ازدواج به عنوان یک سند مالکیتی شناخته شود تا به عنوان یک پشتواهه اقتصادی برای زنان عمل کند و مثلاً زنان بتوانند به سلسله آن وام بگیرند.

۵. تبعیض مثبت سیاست اقتصادی به نفع زنان: مثلاً تشریفات وام به نفع زنان کاهش پیدا کند. مانند این که شرایط ضمانت وام‌هایی که زنان می‌گیرند را ساده‌تر کنیم. به عنوان مثالی دیگر برای زنان فعل اقتصادی، بخشنودگی مالیاتی ویژه در نظر گرفته شود. یا یارانه‌های نقدی به زنان خانه‌اده ب داشت شود و نظائر اینها.

۶. توسعه سیاست‌های اجتماعی ویژه زنان: برخی سیاست‌های اجتماعی می‌تواند نقش زنان را بهبود داده یا توانایی‌های آنان را ارتقا دهد. مثلاً یکی از کارهایی که هوش هیجانی و عاطفی را در زنان بالا می‌برد، ورزش عمومی است. خود ورزش به طور کلی اعتماد به نفس و هوش هیجانی را بالا می‌برد اما ورزش عمومی، خیلی بیشتر. در این مورد البته اگر دولت اقدام به زمینه سازی کند خیلی مؤثر است اما نیازی نیست زنان منتظر بمانند تا دولت اقدام کند. زنان می‌توانند در هر محله‌ای قرار ورزش جمعی بگذارند. یکی از شاخص‌های سنجش نشاط در جوامع، ورزش عمومی است. چه درصدی از زنان ما به ورزش عمومی روی می‌آورند؟ به نظرم خیلی اندک و شاید نزدیک به صفر! برای مثال اصفهان یکی از شهرهایی است که بیشترین پارک و محل ورزش‌های عمومی را دارد، به این پارک‌ها مراجعه کنید، بینید چه تعداد زن در ورزش‌های عمومی مشارکت می‌کنند.

به این فهرست از اقدامات، همچنان می‌توان افروزد. اما اشاره به همین چند مورد کفايت می‌کند. البته ممکن است بسیاری از این پیشنهادها در شرایط امروز ایران قابل اجرا نباشد اما طرح این نکات می‌تواند ضربه‌های ذهنی ای باشد که توجه ما را به سمت برخی نکات مغفول مانده جلب کند. یک روشنفکر باید زمینه‌های فکری تحولات را فراهم کند و بعد مصلحان اجتماعی باید زمینه‌های عملی تحولات را به وجود بساوئند.

اگر یک مرد ۶ ماه دنبال شغل گشت و پیدا نکرد باز هم می‌گردد و خود را خانه نشین نمی‌کند؛ اما زنان معمولاً بعد از فراغت از تحصیل مدت زمان کمی به جستجوی شغل می‌پردازند و اگر نیافتند خیلی زود جستجو را رها می‌کنند و به خانه می‌روند. این اشکالی اساسی است که در زنان باید تغییر کند. مردان به سادگی اجازه نخواهند داد که زنان فرصت‌های شغلی را تسخیر کنند. پس زنان باید بیاموزند که در کسب فرصت‌ها، پایداری کنند.

اکنون سؤال این است که چه باید کرد؟ چند توصیه  
کلی می‌توان کرد که در ذیل هر توصیه به تعداد زیادی  
سیاست‌گذاری نیاز است:

۱. توسعه ارتباطات: زنان باید سعی کنند ارتباطات خود را گسترش دهند. خود ارتباط، اعتماد به نفس، امید و نشاط می‌آورد. البته شبکه اینترنت، ماهواره‌ها و... هم در کنار همه تبعاشان یک پیامدهای خوب و مثبتی دارند. یکی آن، که زنها را نقش مهم خودشان، آگاه می‌سازند و:

طريق دیدن زندگی زنان در جوامع توسعه یافته می‌آموزند که چگونه نقش خود را پیداکنند. در هر صورت توسعه ارتباطات، اعتماد به نفس می‌آورد. ارتباطاتی که خود زنان ایجاد کنند، از طریق تشکیل نهادهای مدنی، NGOs، خیریه‌ها و حتی فعالیت اقتصادی محلی و تولید یک کالا در محله خودشان می‌توانند اعتماد به نفسشان را بالا ببرند.

۲. ارتقای هوش عاطفی زنان: بهره هوشی یا هوش عقلانی همان قدرت محاسباتی ما است اما هوش عاطفی توانایی برقراری ارتباط، توانایی رساندن پیام به دیگران، قدرت مدارا و تحمل دیگران، توانایی سازماندهی و داشتن روحیه اجتماعی است. زنان باید کلاس‌های آموزشی و همکاری‌های جمعی و نشست‌های گروهی برای بهبود هوش عاطفی خود برگزار کنند. باید بکوشند در محله‌ها یا خانه‌ها و یا نهادهای مانند خیریه‌ها و دانشگاه‌ها و حتی در نهادهای رسمی مانند کمپسیون زنان اتفاق بازگانی این

دوره‌ها و نشست‌ها را برگزار کنند. و البته نظام آموزشی ما هم باید متحول شود تا هوش عاطفی زنان نسل بعد بهبود یابد. زنان می‌توانند از طریق همکاری با مدارس فرزندانشان هم تجربه خود را بالا ببرند و هم به بهبود هوش عاطفی بچههای خود کمک کنند. در حوزه تحول نظام آموزشی باید یک نهضت اجتماعی راه بیندازیم.

۳. لازم است که با اصلاح قوانین، تأسیس نهادهای مدنی زنان تسهیل شود. الان برای تأسیس این نهادها وقت زیادی صرف می‌شود و فرایندی طولانی باید طی شود. دولت می‌تواند از طریق تسهیل تأسیس نهادهای مدنی و حتی

● برخی ● ● ●  
سیاست‌های اجتماعی می‌تواند نقش زنان را بهبود داده یا تووانایی‌های آنان را ارتقا دهد. مثلاً یکی از کارهایی که هوش هیجانی و عاطفی را در زنان بالا می‌برد، ورزش عمومی است. خود ورزش به طور کلی اعتماد به نفس و هوش هیجانی را بالا می‌برد اما ورزش عمومی، خیلی بیشتر ● ● ●

پیشتر